

واژه‌شناسی یا جریان‌شناسی؟ گدام عنوان؟

ملاحظات بر کتاب جریان‌شناسی
فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران

احمد رهدار

اشاره:

کتاب «جریان‌شناسی
فرهنگی بعد از انقلاب
اسلامی ایران» در شهریور
۱۳۷۹ توسط معاونت
فرهنگی - اجتماعی مرکز
تحقیقات استراتژیک مجمع
به دبیرخانه شورا عالی
انقلاب فرهنگی پیشنهاد
شد و پس از تصویب، از
سوی دبیرخانه مذکور، مرکز
جهاد دانشگاهی به عنوان
مجری طرح و مهندس سید
مصطفی میرسلیم به عنوان
ناظر طرح تعیین شدند.
کتاب در سال ۱۳۸۴ توسط
انتشارات مرکز بازشناسی
اسلام و ایران (انتشارات
باز) چاپ و منتشر شد و از
این حیث که در زمره معدود
کتاب‌هایی است که به بحث
جریان‌شناسی فرهنگی پس

از انقلاب اسلامی پرداخته است، شایسته تقدیر و
سیاس است. نوع کسانی که به مباحث جریان‌شناسی
معاصر می‌پردازند، از ورود به ساخت‌هایی که باز یگران
آن ساخت‌ها هنوز زنده هستند و هرگونه قضاوت
در باره آن‌ها پیامدهای خاص خود را به وجود می‌آورد،
ابا می‌کنند. با این حساب، باید تحقیق آقای میرسلیم
و همکاران محققش را قدر دانست و مغتنم شمرد که
پذیرفته‌اند تا درباره کسانی صحبت به میان آورند که
بسیاری از آن‌ها بالفعل از صاحب‌منصبان و مسئولان
می‌باشند. با وجود همه زحماتی که نویسندگان محترم
متحمل شده‌اند، کتاب - همچون هر کتاب دیگری که
راه نرفته را باز می‌کند - دارای ابهامات و اشکالات
فراوانی است. این نوشتار در صدد است تا به برخی از
مهم‌ترین آن‌ها اشاره کند.



اشکالات ساختاری

نویسندگان محترم کتاب، جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب اسلامی را به چهار دسته عرف‌گرایی، بومی‌گرایی، سنت‌گرایی و دین‌گرایی تقسیم کرده‌اند. [ص ۳۶] این تقسیم‌بندی از جهات متعددی ناقص، بلکه اشتباه است:

۱. مقسم این تقسیم به روشنی مشخص نیست که چه چیزی و از چه جهاتی به این دسته‌های چهارگانه تقسیم شده است. نمی‌توان به‌طور مبهم و کلی گفت که اعداد به چند دسته تقسیم می‌شوند: اعداد اول، اعداد زوج، اعداد مثبت و اعداد سه‌رقمی! اگرچه، اول بودن، زوج بودن، مثبت بودن و سه‌رقمی بودن، به‌درستی می‌توانند نعمت و صفت اعداد قرار بگیرند، اما علاوه بر این، صحیح بودن، منفی بودن، مجذور بودن، چهاررقمی بودن و... نیز می‌توانند همچنان به عنوان صفات این اعداد شمرده شوند. باید ملاک داد و مشخص کرد که از چه زاویه و از چه حیثی اعداد به چنین جدولی تقسیم می‌شوند. درباره جدول کتاب نیز همین مطلب صادق است. نویسندگان محترم، بدون ارائه هرگونه ملاک، جهت و حتی بیان رویکردشان، عناوین چهارگانه فوق را به صورت قسیمی یکدیگر ذکر کرده‌اند.

۲. در تقسیم مذکور، برخی مؤلفه‌های کلیدی، مهم و کلان که خود حاوی مفاهیم فرهنگی هستند، مورد غفلت قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که یا اساساً بدان‌ها اشاره نشده و یا کاملاً در حاشیه و سایه بیان شده‌اند. از جمله این کلیدواژه‌های مهم می‌توان از واژه‌هایی چون: غرب، دفاع مقدس، مهدویت و... نام برد. به‌طور حتم، اگر عنصر غرب یا دفاع مقدس و یا مهدویت در تقسیم مذکور قرار می‌گرفت (بدین معنی که جریان‌های فرهنگی را از حیث قرب و بُعد یا نوع نگاه‌شان به غرب، دفاع مقدس و مهدویت مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌داد) یا در متن تقسیم مذکور مورد توجه آکید قرار می‌گرفت، نتایج و حتی سیر بحث نویسندگان محترم تغییر جدی می‌یافت.

۳. گو این‌که نویسندگان محترم - در تحلیلی که بسیار ساده‌انگارانه می‌نماید - بر این باور بوده‌اند که جریان‌های فرهنگی متعدد و متکثر در یک کشور، از جمله ایران عصر انقلاب

اسلامی را که بنا به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، جریان‌های فرهنگی آن منطقاً باید پیچیده باشد، می‌توان با یک تقسیم‌بندی تبیین و ترسیم کرد. به نظر می‌رسد، راه بهتر و دقیق‌تر این باشد که جریان‌های فرهنگی، چند دفعه و هر دفعه از زوایای مختلف و با مقسم‌های متفاوت دسته‌بندی شوند. بسیاری از پدیده‌های فرهنگی چند وجهی‌اند و نمی‌توان به سادگی آن‌ها را در یک حیث خلاصه کرد. می‌توان از پدیده‌های فرهنگی‌ای نام برد که در عین عرفی بودنشان، قدسی و دینی نیز باشند (البته با دو رویکرد متفاوت)؛ همچنان که می‌توان پدیده‌های فرهنگی‌ای را نام برد که در عین واقع‌گرا بودنشان، آرمان‌گرایانه نیز باشند. پرواضح است که قرائت پدیده‌های فرهنگی تنها از یک حیث، تقلیل و تنزیلی از ماهیت آن پدیده است و راه را برای فهم حقیقی ماهیت و جایگاه آن پدیده سخت دشوار می‌کند.

۴. فقدان اولویت‌بندی و رتبه‌بندی سهم جریان‌ها و افراد در فرهنگ پس از انقلاب، یکی دیگر از ضعف‌های جدی این کتاب است. پرداختن به برخی جریان‌های فرعی و خرد - به‌ویژه در عرض و کنار جریان‌های محوری و حتی بدون معرفی معیار و ملاکی برای تمایز میان جریان‌های محوری و فرعی - امکان پی‌گیری خط محوری فرهنگی را از مخاطب و خواننده سلب می‌کند. این امر باعث می‌شود تا توزیع حساسیت به‌طور مساوی نسبت به جریان‌ها صورت گیرد که کاملاً متفاوت از واقعیت تاریخی جریان‌های فرهنگی می‌باشد.

۵. در این تقسیم، مشاهدات کم دسته‌بندی

ادبیات کتاب مذکور بیش از آن‌که یک ادبیات علمی - فرهنگی باشد، ادبیاتی اقماعی - تطفیفی نسبت به جریان‌های بیرونی و غیر خودی و ادبیاتی انتقادی - تخطئه‌آمیزی نسبت به جریان‌های درونی و خودی نظام اسلامی است.

شده‌اند و به همین علت، نمی‌توانند همه آنچه را که حتی خود نویسندگان در متن کتاب بدان‌ها اشاره کرده‌اند، پوشش دهد. از این‌رو بایسته

بود که نویسندگان محترم یا از بالا (مقسم‌ها) و یا از پایین (قسیم‌ها) تقسیم خود را ادامه می‌دادند تا جایی که می‌توانستند همه موارد فرهنگی را به شفافی در دل آن جای دهند. شاید یکی از علت‌هایی که بسیاری از جریان‌ات فرهنگی از دید نویسندگان محترم مغفول واقع شده‌اند، همین مجمل بودن تقسیم بوده است که به نوبه خود باعث شلوغ شدن متن شده است.

اشکالات روشی

۱. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم کتاب، هنگام نگارش آن از عنوان اصلی طرح خود غفلت کرده و تحت شرایط زمانه - که مقارن با دولت‌های دوم خرداد بوده و در آن توسعه سیاسی اولویت داشته است - به شکلی کاملاً واضح و روشن و در عین حال غیرمنطقی، به درون جریان‌های سیاسی لغزیده‌اند. به همین علت، بیشتر به جریان‌هایی پرداخته‌اند که دارای ارگان مطبوعاتی بوده‌اند. این امر باعث شده تا نقطه‌عطف‌هایی که نویسندگان، به اصطلاح به عنوان سرفصل‌های فرهنگی کتاب خود در نظر گرفته‌اند، به جای این که نقطه‌عطف‌هایی

«مطهری... نیمه‌شب چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پس از آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، دستگیر و بعد از اندکی در ۲۶ تیر همان سال آزاد شده است»، بلافاصله در پاورقی آورده‌اند که «او از بدو تحصیلات خود در قم به همراه هم‌مباحثه نزدیکش، حسین علی منتظری، با دل‌بستگی خاصی در درس‌های امام شرکت می‌جست». این مطلب کاملاً نشان می‌دهد که نویسندگان محترم کتاب به دنبال مطرح کردن چه اشخاص و چه فکری‌هایی بوده‌اند! آیا به راستی، شهید مطهری فقط با شخص نام‌برده هم مباحثه بوده و فقط به همراه وی به درس حضرت امام حاضر می‌شده است؟! ذکر این مطالب به معنی امکان تفکیک مطلق میان پدیده‌های فرهنگی و سیاسی نمی‌باشد، بلکه این پدیده‌ها از جوانب مختلف درهم تنیده‌اند. نویسندگان محترم برای این که گرفتار این گونه محظورات نشوند، بهتر بود ابتدا لایه‌های متفاوت جریان‌های فرهنگی را شناسایی و از هم تفکیک می‌کردند (مثلاً لایه فلسفی فرهنگ، لایه سیاسی فرهنگ، لایه علمی فرهنگ و...) و سپس جریان‌ها، افراد و مصادیق هر لایه را به‌طور مجزا و مستقل مورد بررسی قرار می‌دادند.

■ اساساً یکی از مظاهر - و بلکه از مهم‌ترین مظاهر - تهاجم فرهنگی غرب، تعمیم یافتن و شامل شدن مفاهیم غربی است؛ به گونه‌ای که در برخی موارد، ناگزیر شده‌ایم تا با آن مفاهیم فکر کنیم، با آن مفاهیم بفهمیم و حتی با آن مفاهیم خود را بفهمانیم و بدتر این‌که گمان کنیم چاره‌ای هم جز این نیست و یا گمان کنیم اساساً تنها همین شیوه درست است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فرهنگی باشند، سیاسی هستند؛ به عنوان مثال اگر نویسندگان محترم به رویکرد فرهنگی خود در جریان‌شناسی فرهنگی پایبند بودند، علی‌القاعده باید سرفصل‌های مهم کتاب آن‌ها عناوینی چون انقلاب فرهنگی، شروع جنگ، پایان جنگ، رحلت حضرت امام علیه السلام، شکل‌گیری حلقه کیان، روی کار آمدن روزنامه‌های زنجیره‌ای، ظهور ناشران جدید و فعال و دارای رویکرد جدید (از جمله: طرح نو، گام نو، مرکز، نقش‌ونگار، فرزانه روز، نی، ققنوس و...) می‌بود، اما نویسندگان محترم، مثلاً دهه اخیر را با سرفصل «دوم خرداد» - چیزی که در آن بیش از هر امر دیگر، سیاست و امور سیاسی پررنگ است تا فرهنگ و امور فرهنگی - کدگذاری کرده‌اند؛ یا مثلاً هنگام توضیح این مطلب که

۲. اساساً از آن‌جا که رویکرد نویسندگان محترم به امور فرهنگی، از پایگاه جریان‌های سیاسی بوده است - به عبارت دیگر، از آن‌جا که نویسندگان محترم، امور فرهنگی را در متن امور سیاسی جستجو کرده‌اند - جدا از این که این امر باعث شده تا اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های فرهنگی تابع متغیری از اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های سیاسی شود و مهم‌تر این که باعث شده تا بسیاری از جریان‌های فرهنگی که اساساً فقط صبغه فرهنگی دارند و یا کمتر با جریان‌های سیاسی گره خورده‌اند، مورد مطالعه و تحقیق‌شان قرار نگیرد. برخی جریان‌ات فرهنگی مرتبط با حوزه علمیه که تماماً در کتاب مذکور

مورد غفلت قرار گرفته‌اند، عبارتند از: (الف) موج حفظ قرآن که از دو دهه قبل در کشور ما راه افتاده و باعث تأسیس دارالقرآن‌های متعدد شده است و تا کنون منجر به تربیت و پرورش صدها حافظ کل قرآن در میان نوجوانان عمدتاً زیر پانزده سال شده است، یکی از مهم‌ترین جریان‌های فرهنگی است که در جریان‌شناسی فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ همچنان که نمی‌توان از صدها جلسه تلویزیونی تفسیر قرآن آقای قرائتی - که کمترین اشاره در کتاب مذکور بدان نشده است - چشم پوشید. (ب) جریان هیأت‌های مذهبی حداقل در دو دهه اخیر انقلاب اسلامی بسیار پرفعالیت و دارای آثار و نتایج فرهنگی پربراری بوده‌اند که حتی موجب شکل‌گیری ادبیات فرهنگی خاصی، به‌ویژه در حوزه نظم و نثر مداحی، تغییر در سبک‌های شعری مداحی و ظهور شاعران مذهبی پرشور و فعالی چون مرحوم آغاسی، حسان و... شده است. (ج) مسجد مقدس جمکران، مؤسسه فرهنگی موعود، مؤسسه فرهنگی انتظار و... نشریاتی چون موعود، موعود جوان، انتظار، خورشید مکه و کنگره‌هایی در موضوعات مربوط به مهدویت در

حسینی (اخلاق در خانواده)، فاطمی‌نیا، قرائتی، انصاریان و... ادبیات و فضای فرهنگی ویژه‌ای را ایجاد کرده است که نوعاً به‌طور مستقیم با جریان‌های سیاسی در ارتباط نبوده‌اند و به همین علت هم از نظر نویسندگان محترم دور مانده‌اند. (ه) فرهنگستان علوم اسلامی در قم یکی از مؤسسات فکری - فرهنگی است که به‌رغم امکانات و نیروی انسانی اندک، با دو دهه تلاش فکری - پژوهشی توانسته است ده‌ها جلد کتاب و جزوه که ادعا می‌شود مبتنی بر نوعی فلسفه تأسیسی و جدیدی به نام «فلسفه نظام ولایت» که از قدرتمتین‌های دینی استنباط شده است، به تراث فکری جامعه ما بیفزاید. این مرکز علمی در عرصه فرهنگی با واژگان تأسیسی زیاد و مهمی حاضر شده و موج عظیمی را به‌ویژه در مراکز علمی و در میان طلاب و دانشجویان ایجاد کرده است. (و) جریان موسوعه‌نویسی دینی که از ابتدای انقلاب ابتدا به صورت فردی و سپس به صورت کار تشکیلاتی و مؤسساتی پی‌گیری شده، تلاش خجسته و میمونی بوده که در گسترش فرهنگ دینی به مراتب از بسیاری از دیگر فعالیت‌های فرهنگی مؤثرتر بوده است. ثمره این جریان،

پرداختن به برخی از جریان‌های خرد، مطبوعات غیرتاثیرگذار، افراد غیرمهم و حتی مباحث غیرضرور - که در جای‌جای کتاب مذکور مشاهده می‌شود - جدای از این‌که وزانت علمی کتاب را مورد سوال قرار می‌دهد، کتاب را به انبار و کشکولی از اطلاعاتی مربوط به جریان‌ها، افراد و حتی مفاهیم تبدیل کرده و یافتن پاسخ را برای پرسش‌گران صعب و مشکل نموده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انتشار فرهنگ مهدویت و انتظار در جامعه بسیار مؤثر بوده‌اند. تلاش این مؤسسات و نشریات باعث شده تا در سال‌های اخیر، مسجد مقدس جمکران در زمره یکی از مهم‌ترین مراکز دینی - فرهنگی کشور قرار گیرد؛ به گونه‌ای که هر هفته در شب‌های چهارشنبه - به‌ویژه در ایام تابستان - و در ایام خاص، از جمله نیمه شعبان، پانزده خرداد و... بیشترین سهم زائر را حتی نسبت به حرم امام رضا^ع داشته باشد.

(د) جامعه و عاظ کشور به نوبه خود در ایجاد فرهنگ دینی خاص در جامعه بسیار مؤثر بوده است. مجموعه سخنرانی‌های آیات عظام حایری شیرازی، مجتهدی و... و سخنرانی‌های حجج اسلام پناهیان، صدیقی، دانشمند، راشد یزدی،

فراهم شدن مجموعه نفیسی از موسوعه‌های فقهی (موسوعه فقه شیعه و موسوعه فقه اهل سنت) و روایی (موسوعه امام علی، موسوعه امام حسین، موسوعه امام رضا، موسوعه امام مهدی، مُسند امام علی، مُسند فاطمه، مُسند الباقر، مُسند الصادق، مُسند الرضا علیهم السلام و...) شده است که در کتاب‌خانه‌های عمومی و اختصاصی در اختیار محققین علوم آل محمد^ع قرار گرفته است.

(ز) جریان تخصص‌گرایی دینی که از دو دهه قبل در حوزه‌های علمیه صورت گرفته را باید یک جهش فرهنگی نامید. بر اساس نظام آموزشی قبلی حوزه‌های علمیه، همه طلاب دینی باید یک سیر خطی آموزشی را طی می‌کردند و قابلیت‌های

بیرون از خط آموزشی تماماً مبتنی بر علایق مطالعاتی فردی حاصل می‌شود. پرسش‌ها، نیازها و انتظارات جدید دینی جامعه، متولیان حوزه‌های علمیه را بر آن داشت تا مراکزی تخصصی و غیرمتداخل و معطوف به اهداف خاص، متمایز و در عین حال، متناسب با نیازهای دینی جامعه و حتی حکومت دینی تأسیس کنند. ثمره این تلاش خجسته، تأسیس مراکز تخصصی تبلیغ، تفسیر، کلام، مذاهب اسلامی، ادیان، مهدویت و... شده است که در تخصصی کردن فرهنگ علمی دینی تأثیر ویژه‌ای داشته است.

ح) جریان مؤسسه امام خمینی در قم - حداقل از اوایل دهه هفتاد شمسی - یکی از جریان‌های تأثیرگذار بر حوزه فرهنگ اسلامی می‌باشد. نویسندگان محترم، ابتدا این جریان را به شخص حضرت آیت‌الله مصباح یزدی و سپس وی را به سخنرانی‌های پیش از خطبه‌های نماز جمعه‌شان در تهران تقلیل داده‌اند. هرچند در رأس این جریان، حضرت آیت‌الله مصباح یزدی قرار دارد، اما این امر بدین معنی نیست که تمام جریان را بتوان با توضیحی درباره شخص ایشان و اندیشه‌های وی معرفی کرد. این جریان بالغ بر چند هزار دانش‌پژوه در ۱۴ رشته علوم انسانی تربیت کرده که بسیاری از این‌ها با کسب مدرک دکترا و به دنبال آن تحصیل مناصب فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به همراه تألیف و نشر کتاب‌های متعدد، شرکت در میزگردهای علمی در دانشگاه‌ها و صداوسیما و... موفق به راه‌اندازی موجی از نگرش فکری -

آن‌ها را در حاشیه جریان فرهنگی کشور دیده‌اند؛ بلکه می‌توان ادعا کرد که نویسندگان محترم، علاوه بر جریان‌های فرهنگی حوزوی، برخی دیگر از جریان‌های فرهنگی دینی و غیرحوزوی را - که از قضا بسیار هم در عرصه فرهنگ کشور به صورت گسترده، فعال و مؤثر عمل کرده است - نیز مورد غفلت قرار داده‌اند. از نمونه برجسته این‌گونه جریان‌ها می‌توان به جریان فردیدیان و جریان شهید آوینی اشاره کرد. بر آشنایان عرصه فرهنگ پوشیده نیست که از همان ابتدای انقلاب تا کنون، یکی از جریان‌های مهمی که در نهادینه کردن فرهنگ ضد غرب در عرصه فرهنگی کشور ما مؤثر بوده است، جریانی است که معروف به نحله فردیدیان هستند که چهره شاخص آن‌ها دکتر رضا داوری اردکانی می‌باشد که به نظر می‌رسد به‌رغم این‌که شاگرد مرحوم سید احمد فردید بوده، از افق فکری وی فراتر اندیشیده و از نظرگاه غربی اندیشه وی فاصله گرفته و هرچه بیش‌تر بومی‌تر شده است. در کنار این نحله، جریان شهید آوینی نیز اگرچه دیرتر، اما هم‌سو و گسترده‌تر (اگرچه نه لزوماً عمیق‌تر) از آن به نقد تفکر غرب پرداخته است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از طلاب و دانش‌جویان جوان با مطالعه مکرر کتاب‌های این دو جریان - به‌ویژه کتاب‌های دکتر داوری، مرحوم دکتر مددپور و شهید آوینی - به نوعی خودآگاهی فرهنگی رسیده و در برابر جبهه فرهنگی منتسب به غرب، صف‌آرایی کرده‌اند.

۳. نویسندگان محترم از نقش فرهنگی طیف وسیعی از جامعه کشور ما یعنی نقش زنان غفلت کرده‌اند. کتاب به گونه‌ای نوشته شده است که خواننده آن گمان می‌کند که انگار جامعه ایرانی از اساس، یک جامعه کاملاً مردانه و بدون زن است. شاید چنین رویکردی به مسایل فرهنگی نتیجه مستقیم این مسئله باشد که نویسندگان محترم کتاب، مسائل فرهنگی را در دل مسائل سیاسی پی گرفته‌اند و از آن‌جا که نوعاً در جامعه ایرانی، زنان اگرچه در سطوح میانی و پایین سیاست جامعه به‌طور گسترده حضور دارند، ولی چون در سطوح بالای سیاسی از جمله در پست‌های وزارت، استانداری، نمایندگی مجلس، دبیرکلی احزاب سیاسی و... کم‌تر حضور دارند، این رویکرد به مسائل فرهنگی باعث شده تا کم‌تر از آن‌ها رد پایی دیده شود.

۴. با اندک تأمل و بلکه حتی تورق کتاب مذکور به روشنی درمی‌یابیم که نویسندگان محترم در مقام

در کتاب مذکور، نسبت اندیشه‌های بررسی شده از جناح اپوزیسیون نظام اسلامی نسبت به اندیشه‌های مدافعان نظام به مراتب بیش‌تر است.

فرهنگی خاص شده‌اند که به‌رغم ارتباط آن با نقطه کانونی خود، یعنی اندیشه‌های حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، دارای طیفی از دیدگاه‌هایی هستند که اگرچه به حد تضاد نمی‌رسند، اما حداقل، متفاوت‌اند.

به نظر می‌رسد نویسندگان محترم، به دلیل دور بودن از فضای دینی به معنی خاص، اساساً به جریان‌ها و مؤسسات فرهنگی دینی اشاره نکرده و یا حداقل

گزارش جریان‌ها دست به گزینشی غیرکارشناسانه زده‌اند و در این گزینش‌ها دو شیوه غیرعلمی و حتی غیرمنصفانه را به کار گرفته‌اند: نخست این‌که گزارش و توصیف برخی مؤسسات و نشریات به صورت تفصیلی و برخی دیگر که به همان اندازه مهم و حساس می‌باشند، به صورت اجمالی صورت گرفته است. دوم این‌که گزیده یا گزیده‌هایی از چندصد مقاله یک نشریه به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که توان توضیح و معرفی خط فکری حاکم بر آن نشریه را ندارند؛ یا این‌که مطلبی در نقد یک دیدگاه سکولار بیان شده است که ضعیف است و توان نقد آن نظریه را ندارد. این در حالی است که مطالب قوی و استدلال‌های قابل دفاع دیگری در نقد نظریه مذکور وجود دارد.

الف) در مورد شیوه نخست، به عنوان مثال می‌توان به دو مورد مجله «دنیای سخن» و مجله «حوزه» که به ترتیب وابسته به جریان سکولار و جریان چپ اسلامی می‌باشند، اشاره کرد. نویسندگان محترم در مقام ذکر نویسندگان این دو مجله، به ۴۸ اسم از نویسندگان مجله دنیای سخن و ۵ اسم از نویسندگان مجله حوزه اشاره می‌کنند. این کار درباره برخی دیگر از نشریات از جمله هفته‌نامه «راه نو» به شکلی افراطی‌تر صورت گرفته؛ به گونه‌ای که در توضیح آن به تعداد ۶۷ اسم از نویسندگان و ۱۸ اسم از مصاحبه‌شوندگان در این نشریه اشاره شده است. همچنین می‌توان به مقایسه میان دو مجله «آدینه» و مجله «نور علم» که به ترتیب، مجلاتی متعلق به «گستره عرفی و فرامذهبی» و معتقد به «حاکمیت فقهی و مکتبی» معرفی می‌شوند، اشاره کرد که توضیح محتوایی مجله نخست در شش صفحه و مجله دوم در دو صفحه صورت گرفته است؛ یا می‌توان به بررسی نامتساوی اندیشه‌های مخالف هم اشاره کرد؛ به گونه‌ای که در کتاب مذکور، نسبت اندیشه‌های بررسی شده از جناح اپوزیسیون نظام اسلامی نسبت به اندیشه‌های مدافعان نظام به مراتب بیش‌تر است؛ به عنوان مثال از میان کسانی که در جناح مخالف نظام اسلامی هستند، اندیشه‌های بنی‌صدر، شبستری، سروش، مهاجرانی، چنگیز پهلوان، عبدی، حجاریان، گنجی، کدیور، منتظری، نوری، حجتی کرمانی، پرهام و... و از میان کسانی که در جناح مدافعان نظام هستند، تنها اندیشه‌های شهید مطهری، آیات عظام طالقانی، بهشتی و مصباح یزدی و نیز محمدجواد لاریجانی در فهرست مطالب کتاب آمده است و این مقدار به روشنی مشخص می‌کند که دیدگاه‌های چه کسانی بیشتر مطرح و بررسی شده است!

به نظر می‌رسد نویسندگان محترم،
به دلیل دور بودن از فضای دینی
به معنی خاص، اساساً به جریان‌ها
و مؤسسات فرهنگی دینی اشاره
نکرده و یا حداقل آن‌ها را در
حاشیه جریان فرهنگی کشور
دیدند.

ب) در مورد شیوه دوم نیز به عنوان مثال می‌توان به بیانیه «دفتر مرکزی نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها» که به مناسبت سالروز وحدت حوزه و دانشگاه در ۷۰/۹/۲۷ در نقد نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» سروش صادر شده اشاره کرد که در آن آمده است: «ترویج افکاری را که می‌کوشند دین را تابعی از متغیر دیگر دانش‌های بشری معرفی کنند، خطرناک و به معنی نفی حکومت دینی و اسلامی می‌دانیم». نویسندگان محترم با این کار، شبهه نسبتاً قوی «تغذیه‌پذیری معارف دینی از معارف بشری» را مطرح کرده‌اند، بی‌آن‌که پاسخی درخور برای آن آورده باشند؛ این در حالی است که پاسخ‌های علمی و منطقی قوی و قابل دفاعی به این شبهه داده شده که بدان‌ها اشاره نشده است؛ یا می‌توان به گزارش نویسندگان محترم از دیدگاه نشریه معرفت درباره نظریه «لزوم انضباط متشرعانه در فرهنگ» اشاره کرد که در آن به استعمال نکردن کلمه مرسی و شوخی نکردن و... تأکید شده است!

۵. در روایتی از حضرت علی علیه السلام آمده است: «اذا از دحم الجواب، نفی الصواب»؛ یعنی وقتی جواب‌ها متراکم و زیاد شد، اصل جواب، گم می‌شود. این بدین معنی است که در تبیین، توضیح و تشریح یک مطلب، نباید آن‌قدر به حواشی پرداخت که از اصل و هسته آن دور شد. پرداختن به برخی از جریان‌های خرد، مطبوعات غیرتأثیرگذار، افراد غیرمهم و حتی مباحث غیرضرور - که در جای‌جای کتاب مذکور مشاهده می‌شود - جدای از این‌که وزانت علمی کتاب را مورد سؤال قرار می‌دهد، کتاب را به انبار و کشکولی از اطلاعاتی مربوط به جریان‌ها، افراد و حتی مفاهیم تبدیل کرده و یافتن پاسخ را برای پرسش‌گران صعب و مشکل نموده است. ادوارد سعید در مقدمه کتاب شرق‌شناسی خود به اشاره می‌نویسد که برخی

«ادب فرهنگی» را در مقام نگارش کتاب رعایت می‌کردند. در تمام فرهنگ‌ها شخصیت‌ها کم‌تر فارغ از عناوین و القاب خاص خود خوانده می‌شوند؛ به عنوان مثال یک نویسنده آمریکایی در یک کتاب فرهنگی نمی‌نویسد «بوش گفت»، بلکه می‌نویسد «رییس‌جمهور بوش گفت». حداقل در بدترین شرایط می‌نویسد «آقای بوش گفت»، اما نویسندگان محترم کتاب، شخصیت‌های فرهنگی‌ای که بسیاری از آن‌ها از مفاخر تاریخ ما می‌باشند را به شیوه به دور از آداب فرهنگی یاد کرده‌اند؛ عباراتی شبیه «جوادی املی می‌گوید»، «مصباح یزدی معتقد است»، «مطهری معتقد است» و... بدون استفاده از پیش‌وندهایی چون آیت‌الله، استاد، شهید، آقای و... حداقل بر خلاف ادب فرهنگ ملی ما - تا چه رسد به فرهنگ دینی ما - می‌باشد.

اشکالات محتوایی

۱. در فضای دوقطبی فرهنگی؛ مثلاً فرهنگ غرب و فرهنگی ایرانی - اسلامی، ترجمه واژه‌ها و مهم‌تر از آن، کلیدواژه‌های یک قطب فرهنگی به زبان قطب دیگر، خواننده و مخاطب را در فهم ماهیت آن واژه‌ها دچار مشکل می‌کند؛ به عنوان

امور را ابتدا باید ساده کرد تا فهمید و من برای فهمیدن شرق‌شناسی اگر چنین نمی‌کردم، آن را نمی‌فهمیدم. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم باید به لحاظ روش، چنین روشی را به کار می‌گرفتند؛ چه، یکی از خصوصیات نظریه علمی، سادگی آن است، اما آن‌ها نه تنها چنین نکرده‌اند، بلکه گویی هر فعالیت فرهنگی که مشاهده کرده‌اند، به تبیین آن پرداخته‌اند. این امر باعث شده تا کتاب به کشکولی از فعالیت‌های پراکنده و نه جریان‌های فرهنگی (جریان‌هایی دارای تبار و خطوط تاریخی مشخص) تبدیل شود و خواننده آن به راحتی احساس کند که نویسندگان محترم در هر مقطع تاریخی، نمونه‌هایی از مسائل فرهنگی را به شکل برش عرضی و بدون ملاک، گزینش کرده و نقل نموده‌اند. این در حالی است که نمونه و گزینش بی‌ملاک، هرگز نمی‌تواند مبین و معرف جریان باشد.

۶. نویسندگان محترم در موارد متعددی برای توضیح یک جریان یا یک شخصیت از روش تک‌منبعی استفاده کرده‌اند. این در حالی است که نوعاً نوشته‌هایی که درباره جریان‌ها و شخصیت‌های فرهنگی - که البته در این کتاب، همواره نقش

برخی جریانات فرهنگی مرتبط با حوزه علمیه که تماماً در

کتاب مذکور مورد غفلت قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

الف) موج حفظ قرآن

ب) جریان هیات‌های مذهبی

ج) مسجد مقدس جمکران، موسسه فرهنگی موعود

د) جامعه و عاقل کشور

ه) فرهنگستان علوم اسلامی

مثال ترجمه کلیدواژه‌هایی چون سکولاریسم به عرفی‌گرایی، مدرنیسم به نوگرایی، پست مدرنیسم به پس‌اندرگرایی و... - که در اصل، مربوط به (و برخاسته از) فرهنگ غرب می‌باشند - القا کننده این مطلب است که لابد برخاسته از متن فرهنگ خودی است و دارای بار تاریخی - فرهنگی مثبت می‌باشد. این امر باعث می‌شود که در بسیاری موارد، مخاطب و خواننده ناآگاه، تلاش کند تا معنایی جدید که نوعاً متفاوت از معنای اصلی آن در فرهنگ رقیب می‌باشد، برای آن دست و پا کند. البته این معضل در همه متون ترجمه‌ای وجود دارد، اما ترجمه کنندگان نیک واقفند که برخی واژه‌های

سیاسی آن‌ها نیز در نظر گرفته شده است - نوشته می‌شود، جهت‌دار و دارای گرایش خاص است و در مقام تهیه گزارش، نمی‌توان تنها یکی از این نوشته‌ها (چه له و چه علیه) را لحاظ کرد؛ به عنوان مثال می‌توان به گزارش نویسندگان محترم درباره مرحوم آیت‌الله طالقانی اشاره کرد که عمده ارجاعات آن‌ها درباره وی تنها از کتاب «طالقانی در آینه گفتار و کردار» استفاده شده است.

۷. کم‌ترین انتظاری که از نویسندگان محترمی که ادعای جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران را دارند می‌رود این است که

مهم را نمی‌توان ترجمه کرد؛ چرا که معادل‌های ترجمه‌ای در موارد معتنا بهی نمی‌توانند به تمامه محمل بار معنایی واژه اصل باشند؛ به عنوان مثال واژه «آزادی» نمی‌تواند هم‌زمان برگردان واژه‌های Liberty انگلیسی و «حریت» عربی باشد؛ زیرا واژه حریت به راحتی با مفهوم عبودیت الهی قابل جمع است و در تفکر دینی حتی می‌توان گفت که هر کسی که عبدتر است، حرتر است. این در حالی است که هرگز نمی‌توان واژه Liberty را با مفهوم عبودیت الهی گره زد؛ چه، اساساً آزادی در مفهوم لیبرالیستی آن یعنی نپذیرفتن هر اتوریته‌ای بیرون از خود انسان، حتی اتوریته دین، خدا و وحی. این مشکل را از زاویه دیگری نیز بدین صورت می‌توان مطرح کرد که دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای ارتباطات با خصوصیات پیوستگی و ارگانیک بودن می‌باشد. در چنین دنیایی، هر چیزی به هر چیز دیگر ممکن است مرتبط باشد. به عبارت دیگر، اتفاقی به ظاهر نه چندان مهم در دورترین نقطه کره زمین، ممکن است - هرچند کم - در وقایع پیرامونی ما تأثیرگذار باشد. در چنین شرایطی، برگرداندن واژگان فرهنگ غربی - حداقل واژگان کلیدی آن - به معادل‌های کاملاً بومی، به قطع آن اتصال و ارتباط محتمل میان وقایع اتفاق افتاده در دو فرهنگ اسلامی - ایرانی و غربی خواهد انجامید و ما را در تحلیل واقعی و حقیقی مسائل پیرامون مان ناکام می‌گذارد. تا جایی که می‌توان با نگاهی بدبینانه به ترجمه آگاهانه کلیدواژه‌های فرهنگ غربی به معادل‌های بومی، از آن به مافیای ترجمه نام برد که در صدد است تا محتوای فرهنگ غربی را در پوشش الفاظ و مفاهیم بومی سریان دهد.

شده‌اند، از قبل توسط رقیب - و کاملاً هم متناسب با پارادایم‌های فرهنگی و سیاسی آن - ساخته و پرداخته و معنی و تفسیر شده‌اند و نویسندگان محترم کتاب، تنها در این میان توانسته‌اند برای این واژه‌ها از میان خیل جریان‌های فرهنگی، مصداق‌یابی کنند؛ آن هم در کمال پایندی به حدود و ثغور تعاریفی که از قبل درباره مفاهیم مذکور ارائه شده است! آن‌ها یا اساساً هیچ‌گونه تلاشی برای به‌کارگیری مفاهیمی درون‌پارادایمی برای توضیح جریانات مورد نظر نکرده‌اند و یا در مواردی که به این مهم اقدام کرده‌اند، از واژه‌هایی استفاده کرده‌اند که بسیار با سطح ارتکاز عمومی فاصله دارد؛ به عنوان مثال استفاده از واژه‌ای چون بهبودگرایی برای توضیح ایده‌های فرهنگی کسانی چون شهید مطهری، آیت‌الله طالقانی و ابوالحسن بنی‌صدر (!) بسیار غریب می‌نماید. اساساً یکی از مظاهر - و بلکه از مهم‌ترین مظاهر - تهاجم فرهنگی غرب، تعمیم یافتن و شامل شدن مفاهیم غربی است؛ به گونه‌ای که در برخی موارد، ناگزیر شده‌ایم تا با آن مفاهیم فکر کنیم، با آن مفاهیم بفهمیم و حتی با آن مفاهیم خود را بفهمانیم و بدتر این که گمان کنیم چاره‌ای هم جز این نیست و یا گمان کنیم اساساً تنها همین شیوه درست است. متأسفانه جریان شرق‌شناسی طی قرن‌های متمادی

فقدان اولویت‌بندی و رتبه‌بندی سهم جریان‌ها و افراد در فرهنگ پس از انقلاب، یکی از ضعف‌های جدی این کتاب است.

از طریق انتشار کتاب و مجلات، تربیت نیروهای هم‌سو با لایه‌های فرهنگی غرب و... توانسته است متناظرهای فرهنگی شرق و غرب را به گونه‌ای در کنار هم قرار دهد که به بهترین نحو، مبین تفوق فرهنگ غرب بر شرق باشد. نویسندگان محترم کتاب، شاید در مواردی هم تلاش کرده باشند که حداقل خود را از دام مفاهیم غربی برهانند، اما به نظر می‌رسد که هرگز نتوانسته‌اند خود را از دام مفاهیم جریاناتی که خود در این کتاب از آن‌ها تحت عنوان عرف‌گرایان یاد کرده‌اند - یعنی کسانی که تفکر فرهنگی غرب را البته به شکل مشکک و دارای شدت و ضعف در کشور ما نمایندگی می‌کنند - برهانند.

۳. نویسندگان محترم، مفاهیم کلیدی تحقیق

۲. نویسندگان محترم، بی‌آن‌که بخواهند، در میدانی بازی را شروع کرده‌اند که رقیب برای آن‌ها پهن کرده است. از همین رو ناگزیر شده‌اند گاه، فرهنگی‌ترین مفاهیم را در سیاسی‌ترین قالب و یا سنتی‌ترین مفاهیم را در متجددترین شکل تبیین کنند. اساساً مدعای اصلی انقلاب اسلامی ایران، شالوده‌شکنی آن در ساختارهای فرهنگی حاکم بر دنیای معاصر می‌باشد. با این حساب، آیا می‌توان تصور کرد ساختاری کاملاً جدید با مفاهیم و گزاره‌هایی کاملاً از قبل موجود (و دارای بار و جهت ارتکازی مشخص) ساخت؟! به نظر می‌رسد، واژه‌هایی چون تجددخواهی، اصول‌گرا، راست، میانه، چپ، ملی‌گرا، عرف‌گرا، پسانوگرا، قوم‌گرا، بوم‌گرا و... که به عنوان کلیدواژه‌های جدول جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب استفاده

بیشتر از هر رسانه دیگری در جهت‌دهی فرهنگی آن کشور نقش دارد، در کتاب مذکور، کم‌ترین اشاره‌ای به سیاست‌های فرهنگی این سازمان نشده است، تا چه رسد به این‌که به صورت جریانی بررسی شود که نمودار فرهنگ در دوره‌های مدیریتی متفاوت (هاشمی، لاریجانی و ضرغامی) چه سیرری را پیموده است. می‌توان پرسش‌های دیگری را درباره برخی مؤلفه‌های دیگر نیز مطرح کرد: به عنوان مثال آیا تغییر نگرش ذائقه عنصر ایرانی به سوی سبک‌های خاص نثر و نظم (مثلاً شعر نو و سپید) را نباید در لایه‌های فرهنگی آن پی گرفت؟ آیا چاپ و نشر دیوان‌های متعدد به سبک شعر نو و سپید، نشان از ظهور نسلی از شاعران که به زبانی جدید - که یقیناً نتیجه فرهنگی جدید است - سخن می‌گویند، ندارد؟ به نظر می‌رسد بهتر آن بود که نویسندگان محترم ابتدا به تعریف مفاهیم کلیدی تحقیق خود می‌پرداختند و سپس متناسب با آن تعاریف به شناسایی پایگاه‌های تولید

خود را تعریف نکرده‌اند. فقدان چنین تعریفی باعث شده تا در موارد متعددی اشتباه «خروج از بحث» را مرتکب شوند؛ به عنوان مثال واژه «جریان‌شناسی» که در عنوان کتاب ذکر شده، هیچ‌گاه حتی به اشاره تعریف نشده است. این امر باعث شده تا نویسندگان محترم برخی از افراد از جمله بنی‌صدر، آیات عظام مطهری، طالقانی و مصباح یزدی را جریان معرفی کنند، اما هرگز به قبل و بعد عمر تاریخی آن‌ها اشاره نکنند. اساساً جریان‌شناسی در مقاطع کوتاه تاریخی چندان امکان‌پذیر نمی‌باشد. آیا می‌توان پذیرفت که جریان بودن شهید مطهری و آیت‌الله طالقانی محدود به فاصله زمانی تولد تا مرگ آن‌ها بوده است؟ آیا می‌توان جریان شهید مطهری را که ای بسا پس از شهادت‌شان بسیار پررنگ‌تر و مؤثرتر هم بوده باشد، به آخرین مباحثی که در حیاتش مطرح کرده است، محدود کرد؟ همچنین به عنوان موردی دیگر، می‌توان به واژه «فرهنگ» نیز که در عنوان

به نظر می‌رسد نویسندگان محترم کتاب، هنگام نگارش آن از عنوان اصلی طرح خود غفلت کرده و تحت شرایط زمانه - که مقارن با دولت‌های دوم خرداد بوده و در آن توسعه سیاسی اولویت داشته است - به شکلی کاملاً واضح و روشن و در عین حال غیرمنطقی، به درون جریان‌های سیاسی لغزیده‌اند.

کتاب آمده است، اشاره کرد. نویسندگان محترم تعریفی از این واژه کلیدی نیز ارائه نکرده‌اند که به عنوان مثال، فرهنگ چه نسبتی با تفکر و تمدن و چه نسبتی با اقتصاد و سیاست برقرار می‌کند.

فقدان این‌گونه نسبت‌سنجی‌ها در مقام تعریف، باعث شده تا نویسندگان محترم در موارد متعددی از سوئی، مقولات فرهنگی را با مقولات سیاسی خلط کنند و از سوی دیگر، تنها به محمل‌هایی از فرهنگ اشاره کنند که دارای نهاد، مؤسسه و ارگان مطبوعاتی هستند و از محمل‌هایی که فاقد این‌گونه امور هستند غفلت بورزند؛ به عنوان مثال آیا نمی‌توان این پرسش را مطرح کرد که سهم انتشار مجله‌ای مثل مجله «کلک» در جهت‌دهی به فرهنگ پس از انقلاب بیشتر بوده یا معضل ازدیاد سن ازدواج؟ این در حالی است که همان محمل‌های نهادی و سازمانی فرهنگ هم شناسایی و اولویت‌بندی نشده است؛ به عنوان مثال با این‌که مسلم است که سازمان صداوسیما در هر کشوری

فرهنگ در کشور می‌پرداختند و در نهایت هم مسائل فرهنگی را اولویت‌بندی کرده و به تناسب اولویت‌شان به بحث و تحلیل می‌گذاشتند.

۴. گو این‌که پیش‌فرض نویسندگان محترم این بوده است که: «انقلاب اسلامی دینی شروع شده است، اما دینی ادامه نیافته است»، حداقل اگر چنین پیش‌فرضی هم نداشته‌اند، چنین مطلبی از آن القا می‌شود. این شیوه بحث نویسندگان محترم که هرچه از ابتدای انقلاب به جلو آمده‌اند، از تعداد مطبوعات و جریان‌های عرفی‌گرا بیش‌تر از مطبوعات و جریان‌های دین‌گرا بحث کرده‌اند نیز به خوبی القا کننده همین مطلب می‌باشد. گزارش تفصیلی نویسندگان محترم از محتوای مطالب نشریه راه نو (۳۰ صفحه: صفحات ۴۴۰ - ۴۶۹) در کنار گزارش‌های نسبتاً تفصیلی از دیگر نشریات عرفی‌گرا همچون کیان، کلک، ارغنون، نگاه نو، دنیای سخن، آدینه، گفت‌وگو، راه نو، بهمن،

آیین اقتصاد، آیین اندیشه، گردون، توس، جامعه، زن، ایران فردا، خرداد و... (مجموعاً ۵۶ صفحه: صفحات ۳۲۶ - ۳۸۲) در قبال بحث اجمالی از نشریات دین‌گرایی چون کیهان، صبح، معرفت، کلام اسلامی، اندیشه حوزه، حکومت اسلامی و... (۳۱ صفحه: صفحات ۲۹۴ - ۳۲۵) نیز ضمن این‌که مؤید همان ادعای فوق است، به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها به دنبال طرح چه دیدگاهی بوده‌اند! در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت می‌توان چنین گفت که همیشه پرهیز از افراط‌گرایی، لزوماً افتادن در ورطه اعتدال‌گرایی نیست؛ بلکه گاه افتادن در ورطه تفریط‌گرایی است. نویسندگان محترم از ترس افراط در تمجید نیروهای دین‌گرا و حزب‌اللهی به تفریط «تقویت نیروهای اپوزیسیون نظام اسلامی» گراییده شده‌اند و بلکه بدتر از آن، شاید بی‌آن‌که خواسته باشند، موارد افراط خط دینی - انقلابی را به تفصیل و موارد تفریط خط اپوزیسیون را به اجمال تبیین کرده‌اند! از همین رو به نظر می‌رسد ادبیات کتاب مذکور بیش از آن‌که یک ادبیات علمی - فرهنگی باشد، ادبیاتی افغانی - تلطیفی نسبت به جریان‌های بیرونی و غیرخودی و ادبیاتی انتقادی - تخطئه‌آمیزی نسبت به جریان‌های درونی و خودی نظام اسلامی است.

۵. به نظر می‌رسد، اساساً نویسندگان محترم بدون این‌که خود پرسش یا پرسش‌هایی داشته باشند، وارد این تحقیق شده‌اند. این امر باعث شده تا گرفتار مشکلی اساسی شوند و آن این‌که: وقتی پارادایم ارزش‌های نویسندگان نتواند تولید سؤال و پرسش کند، این پارادایم مشهورات خواهد بود که چنین رسالتی را بر عهده خواهد گرفت. نویسندگان محترم هرگز نتوانسته‌اند خود را از قید قالب‌ها، شیوه‌ها، مشهورات و مسلمات زمانه‌شان رها سازند. در نتیجه، نه تنها نتوانسته‌اند به جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نگاهی بیرونی و پدیدارشناسانه داشته باشند، بلکه خود، عملاً تبدیل به بازیگران این عرصه فرهنگی شده‌اند؛ البته با این حساب که چون آگاهانه بازی را شروع نکرده و بلکه بی‌آن‌که متوجه باشند به درون گود آن افتاده‌اند، هرگز نتوانسته‌اند به یک شیوه و بر اساس یک مبنا و اصول عمل کنند، لذا دچار تذبذب فرهنگی شده‌اند. به همین علت خواننده کتاب به زحمت می‌تواند بفهمد که نویسندگان کتاب چگونه و با چه مبنایی می‌اندیشند و تحلیل می‌کنند. زیرا در جاهای مختلف کتاب متوجه می‌شوند که بر اساس مبانی متفاوت و به شیوه‌های

گونگون عمل کرده‌اند.

۶. گو این‌که نویسندگان محترم در فهم خود از فرهنگ، دارای این پیش‌فرض بوده‌اند که تمام بخش‌های فرهنگ، مرئی می‌باشند. به همین علت، آن‌ها بیشتر به دنبال محمل‌های ملموس برای فرهنگ بوده‌اند؛ این در حالی است که تمامی فرهنگ‌ها دارای سنت‌هایی غیرمکتوب، غیرملموس و نامرئی هستند که هرچند به ظاهر دیده نمی‌شوند، اما در جهت‌دهی کلی به رفتارهای جامعه خود کاملاً تأثیرگذارند؛ به عنوان مثال می‌توان از مفهومی به نام «روح قومی» نام برد که از سویی قابل رؤیت نیست و از سوی دیگر نمی‌توان منکر تأثیر آن در رفتارهای فردی و جمعی شد؛ حتی اگر نخواهیم با برخی فیلسوفان تاریخ که مدعی اند روح قومی اقوام، عامل اساسی محرک تاریخ می‌باشد، هم‌نوا شویم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. قابل ذکر است که کتاب مذکور به تاریخ ۱۳۸۵/۴/۳۰ از اتاق کنفرانس «مؤسسه ولاء» قم، توسط گروه تحقیقاتی - مطالعاتی «فتوح» مورد بررسی و نقد قرار گرفته است که در نگارش این نوشته از برخی از نقدهای مطروحه در آن جلسه، به‌ویژه گفته‌های آقایان حسین وظیفه‌عالی، مصطفی سیاسی، محمد حسینی، علی‌رضا شفاء، محمدحسین سعادی و سرکار خانم بهادریگی استفاده شده است.

۲. اساساً خروج از حریم قدسی و ورود به حریم عرفی و بالعکس، کاملاً شدنی است. تا جایی که «هیچ چیز ذاتاً مصنوع از قدسی شدن نیست؛ از سنگ و چوب و پارچه گرفته تا افعال و اندیشه‌ها. هم سمبل‌ها و مناسک آیین‌های دین‌ستیز قابلیت قدسی شدن را دارند و هم عقلانی‌ترین معرفت‌های بشری. برای رومی‌ها، صلیب یک ابزار مفید محسوب می‌شد، اما همین تکه چوب پس از بر دار کردن مسیح به مقدس‌ترین سمبل‌ها بدل شد. [از سوی دیگر] الهه خرد، نزد ژاکوبین‌ها به صورت نمادی نیمه‌مذهبی درآمد».

سعید حجاریان، از شاهد قدسی تا شاهد بازاری، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰)، ص ۷۳.

۳. از این‌رو، شاید بهتر بود نویسندگان محترم به جای جریان‌شناسی، واژه اصطلاح‌شناسی را در عنوان کتاب به کار می‌بردند!

۴. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می‌نویسد: امروزه انسان جدید، انسانی است که در بیابان بی‌نهایتی پرتاب شده و در آن‌جا باید خود را پیدا کند و با مسئولیت خود زندگی کند. برای انسان جدید اتوریت‌ها تماماً فرو ریخته‌اند. زوال و فناء تجربه تقدیری به این خاطر است که دیگر اتوریت‌های وجود ندارد. در چنین وضعیتی است که انسان در هر زمینه‌ای خود باید انتخاب بکند و به تجربه و شناخت شخصی خود روی آورد. در گذشته کار آدمی تبعیت بود؛ تبعیت از اتوریت.

عبدالکریم سروش و دیگران، سنت و سکولاریسم، (تهران: سروش، ۱۳۸۲)، صص ۲۱۶ - ۲۱۷.